

روزی روزگاری...

نویسنده و تصویرگر:
حسین گشتکار

تابستانی که در روستا گذشت



با آمدن تابستان امتحانات مدرسه تمام شده بود و تعطیلی مدارس آغاز. بابا که نمی‌خواست تابستان را بیکار بمانم به فکر افتاد کاری برآیم دست و پا کند تا این سه ماه را هم بیکار نباشم و هم به جهت کمک در تهیه لوازم و کتاب مدرسه پولی پس‌انداز کنم. پدر بیش از اینکه به فکر پول درآوردنم باشد بیشتر تمایل داشت این سه ماه را به بطالت و وقت‌گذرانی تلف نکنم. کارهای متعددی در نظر گرفته شد که هر کدام به دلایلی مورد توافق قرار نگرفت. مثلاً در مشاغل فنی که کاری بلد نبودم و در این دو سه ماه نمی‌شد چیز چندانی یاد گرفت یا در مشاغل دیگر هم صاحبان کار دستمزد قابل توجهی برای نوجوانی که کاری بلد نبود پرداخت نمی‌کردند. تا اینکه با مشورت مادرم قرار شد به منزل دایه پرویز که در روستا زندگی می‌کردند، بروم. روستای دایه در دامنه کوهی بسیار خوش آب و هوا قرار داشت. آنها در منطقه‌ای کوهپایه‌ای زندگی می‌کردند که به دشتی حاصلخیز منتهی می‌شد. سراسر دشت پر بود از انواع باغات میوه و کشتزارهای متنوع. از ویژگی مهم آن منطقه به غیر از باغات و کشتزارهای روستا وجود انواع گیاهان دارویی مثل پونه وحشی، بابونه، آویشن، جای کوهی و... بود که در دامنه‌های کوه می‌رویید. گیاهانی که طرفداران زیادی به خصوص در عطاری‌ها داشت. به همین خاطر هر ساله با شروع فصل بهار و تابستان بسیاری از مردم برای جمع‌آوری این گیاهان به آنجا می‌آمدند. آن سال پدر پیشنهاد کرد که من هم برای گذراندن تعطیلات تابستانی و هم برای جمع‌آوری گیاهان دارویی که در آن منطقه به وفور پیدا می‌شد به خانه دایه پرویز بروم.

گفت: تو می‌خواهی بخوابی بخواب. من که دوست ندارم از صبحونه عقب بمونم. ضمناً بعد از صبحونه میام بالا باید همه پونه‌ها را جمع کنیم. همانطور خواب‌آلود گفتم: چرا جمع کنیم؟ مگر نباید پونه‌ها آفتاب بخوره تا خشک بشه؟ فرامرز که رختخواب را جمع کرده بود، چند ورق کارت‌ن میوه را روی رختخواب گذاشت تا مانع تابش آفتاب شود و گفت: اون پونه‌هایی که در برابر تابش مستقیم آفتاب خشک می‌کنند پونه نیستند، معنا هستند که معمولاً تو باغ و مزرعه پرورش میدن. این پونه‌ها کوهی و خودرو هستند. خیلی ظریف و حساسند نباید آفتاب بهشون بخوره چون خاصیتش رو از دست میده. به همین خاطر گرون‌تر از معنا خشک هستند. اصلاً به خاطر همین هم هست که خاصیتش خیلی بیشتر از معنا و پونه پرورشیه. پاشو. زود بیا پایین صبحونه رو که خوردیم میاییم جمعشون می‌کنیم و دوباره شب پهن می‌کنیم تا خوب آب برگ پونه‌ها گرفته بشه تا بعد بسته‌بندی

کنیم. تازه از دو سه روز دیگه نوبت به جمع‌آوری آویشن میرسه. آویشن بیشتر تو ارتفاعات درمیاید. جمع‌آوری آویشن زحمتش بیشتره، گفته باشم، به این زودی‌ها جا نزنن. نیم‌خیز بلند شدم و دستانم را به عقب بردم و تکیه دادم و خمیازه‌های کشیدم و گفتم: اوه پس حالا حالاها علاف چیدن و شستن و پهن کردن و جمع کردنی. فرامرز که از پله‌های پشت‌بام پایین می‌رفت، گفت: هر که طابوس خواهد جور هندوستان کشد. آگه می‌خواهی پولی پس‌انداز کنی خوب باید آستین بالا بزنی. به یاد حرف بابا افتادم که قبل از آمدن به خانه دایه سفارش کرده بود باغ‌پاشی و تنبلی را کنار بگذارم. گرچه در روزهای اول، زندگی در روستا برایم سخت بود اما به تدریج تنه عادت کردم بلکه تجربه زندگی متنوع روستایی در مقایسه با یکنواختی شهر برایم شیرین‌تر بود. دیگر از خوابیدن‌های زیاد و وقت‌گذرانی‌های کامپیوتر خبری نبود. در روستا تماشای کشتزارهای

سرسبز و عبور گله‌های گوسفند و تلاش و جنب و جوش مزرعه‌داران در باغات و کشتزارها جای تماشای فیلم‌های تلویزیون و بی‌خوابی‌های طولانی شبانه را گرفته بود. اینجا صبح زود موقعی که هنوز هوا کاملاً روشن نشده بود بسیاری از اهالی ده برای شروع یک روز سودمند، پرنانژی و شاداب آماده می‌شدند. من تفاوت یک زندگی با نشاط در روستا با روزمرگی و یکنواختی در زندگی شهری را به خوبی حس می‌کردم. کم‌کم به پایان تابستان نزدیک می‌شدم. عصر یک روز وقتی از چیدن و بسته‌بندی صندوق‌های انگور فارغ شدیم، به همراه فرامرز به طرف خانه می‌آمدیم که با دیدن ماشین بابا متوجه آمدن خانواده‌ام شدم. با دیدن والدین و برادر و خواهرانم خیلی خوشحال شدم. دو سه ماهی بود ندیده بودمشان. تا ساعت‌ها برای خانواده‌ام از شرایط زندگی در روستا و دیدنی‌هایی که در این مدت دیده بودم تعریف کردم. فرادای آن روز آماده رفتن شدیم. به همراه پدر و فرامرز و دایه به انباری خانه دایه رفتم. من سهم خودم از جمع‌آوری گیاهان دارویی را بردارم. دایه کلی از من تعریف و تمجید کرد و از تلاش‌هایم گفت که چطور با به پای فرامرز در همه فعالیت‌ها مشارکت داشته‌ام. دست آخر چند کارت‌ن گیاهان دارویی را که من جمع کرده بودم، برداشتم و در جعبه عقب ماشین بابا گذاشتم. پدرم که با دیدن حجم آن همه گیاه تعجب کرده بود با خوشحالی از دایه پرسید: همه اینها را بهروز جمع کرده؟ فکر نمی‌کردم پسرم اینقدر زرنگ باشه. دایه خندید و گفت: بله شما دست کم گرفتیدش. اینهارو که در انباری می‌بینید همه رو بهروز و فرامرز در طول همین دو سه ماه جمع کردن. دایه لیخندی زد و به من اشاره کرد و دوباره گفت: این آقا بهروز با آقا بهروز قبل خیلی فرق کرده. حالا دیگه خواهرزاده بنده برای خودش به تولیدکننده و رونق‌دهنده اقتصادی شده. چند روز بعد وقتی به اتفاق پدرم از عطاری اصغر آقا بیرون آمدیم، بابا پول‌هایی را که با فروش گیاهان دارویی به دست آمده بود، به من داد و گفت: فکر کنیم امسال تابستون خوبی داشتی نه بهروز؟ به قول معروف هم فال بود و هم تماشا. هم پولی پس‌انداز کردی و هم به آب و هوایی عوض کردی. بیا این مزد زحمت‌هایی که کشیدی. به مقدارش پول تو جیبی‌ات باشه و بقیه‌اش رو هم نگهدار برای خرید لوازم التحریر مدرسه. گفتم: میدونی بابا خودم فکر نمی‌کردم زندگی تو روستا اینقدر بابا برکت باشه. حقیقتش از همین حالا دلم برای روستای دایه اینا تنگ شده. منتظرم زودتر تابستون برسه. بابا خندید و گفت: مثل اینکه خونه دایه تو دهنتم مزه کرده‌ها. حالا کو تا تابستون. بهتره فعلاً به فکر درس خوندن باشی.

تلنگر

بازی‌های کامپیوتری، خوب یا بد؟

شکی نیست انجام بازی‌های کامپیوتری مثل هر چیز دیگری اگر در حد متعادل باشد می‌تواند شادی آور و مفید باشد اما سوال این است: آیا زیاده‌روی در آن برای سلامتی ضرر دارد؟ در ادامه برخی از آثار زیاده‌روی در بازی را می‌خوانید.

ذهن کند می‌شود اگر...

طبق مطالعات، کودکانی که زمان زیادی را صرف بازی‌های کامپیوتری و ویدئویی می‌کنند ممکن است بیشتر دچار مشکل در دقت و یادگیری دروس شوند. محققان دریافتند کودکانی که بیش از دو ساعت در روز بازی کامپیوتری می‌کنند، دو برابر بیشتر دچار مشکلات توجه در دروس می‌شوند.



عوارض جسمی اعتیاد رایانه‌ای

عوارض جسمی اعتیاد به بازی‌های کامپیوتری و ویدئویی شامل کبودی زیر چشم، سفتی عضلات شانه، کم‌خوابی، میگرن، کم‌دردها، اختلالات غذا خوردن و بهداشت ضعیف شخصی است.



نشستن و بازی بیش از اندازه چاق‌کننده است

معلوم شده که افزایش مدت زمان انجام این بازی‌ها با افزایش شاخص توده بدنی در کودکان ارتباط دارد.



بد خوابی و سردرد

اختلالات خواب به علت تحریک بیش از حد مغز ایجاد می‌شود. کسانی که بیش از حد به بازی‌های رایانه‌ای فکر می‌کنند، نمی‌توانند به راحتی در شب بخوابند.

چرا من اینطوری‌ام



من چطورم؟ تیمم خوبه؟ آگه به کم قدم بلندتر بود بهتر نبود؟ چرا من خوشگل نیستم؟ چرا قیافه‌ام اینطوریه؟ چه کار کنم جذاب بشم؟ من که از این وضعیت راضی نیستم...

اینها سوالاتی است که به سراغ اکثر شما می‌که تازه پا به سن نوجوانی گذاشته‌اید، می‌آید. معمولاً وقتی انسان از مرحله کودکی پا به دوران نوجوانی می‌گذارد همانطور که تغییراتی در وضعیت جسمانی‌اش اتفاق می‌افتد در خلق و خو و روحیاتش هم تغییراتی رخ می‌دهد. در این دوران چه دختر و چه پسر هر دو نسبت به ویژگی جسمانی خود حساس می‌شوند البته دختران به دلیل وجود روحیه دخترانه بیشتر نسبت به این موضوع حساس هستند. اگر می‌بینید گاهی مدت‌ها جلوی آینه می‌ایستید و به خودتان نگاه می‌کنید دلایل هم حساسیت زیاد به وضعیت جسمانی‌تان است. این حساسیت گاه ممکن است

منتهی به نارضایتی از شرایط موجود باشد. اگر شما هم جزو کسانی هستید که نسبت به وضعیت جسمانی‌تان اعتراض دارید باید عرض کنیم که: اولاً نگران نباشید. این طرز فکر در این سن تقریباً همگانی و طبیعی است. باید بدانید این دغدغه و نگرانی‌ها وقت‌گیر هستند و باعث برداشت‌ها و رفتارهای افراطی می‌شود؛ رفتارهایی مثل مقایسه کردن ظاهر خویش با ظاهر دیگران، احساس نقایص خیالی در آینه، استفاده از مدل‌ها و تیپ‌های مختلف در فرم مو و لباس... ثانیاً: شما مسئول آنچه در اختیار نداشته‌اید نیستید. اعتراض به اینکه چرا دختر شده‌اید یا چرا پسر نشده‌اید و بالعکس، یا چرا در مکان جغرافیایی خاصی به دنیا نیامده‌اید و فلائی و بهمانی نشده‌اید همه سوالات بیخودی است که فقط ذهن شما را درگیر می‌کند. اینها را کنار بگذارید و در عوض سعی کنید در جهت آنچه باعث رشد و موفقیت شما می‌شود تلاش کنید.

نیشخند

***دسته گل**
معلم: سعید این شعر از کیه؟ «سعیدیا مرد نکونام نمیرد هرگز»
سعید: آقا آگه میشه به راهنمایی بکنید.
معلم: اسم شاعر توی خود شعر هست.
سعید: آهان فهمیدم، جواد نکونام!
***لباس خواب**
طرف از ژاپن بر میگردد. میپرسند آنجا مشکل زبان نداشتی؟
میگوید: من که نه، ولی ژاپنی‌ها چرا...

